



۲۰۱۸/۰۸/۲۳

ملالی موسی نظام – لیلی تیموری واحدی

## غزنی شهری که تاریخش به گذشته خونین برگشت



شهر غزنین نه همان است که من دیدم پار چه فتاده ست که امسال دگرگون شده کار

«فرخی سیستانی»

آنچه تاریخ بیان میدارد، شهر تاریخی و زیبای غزنی به همت شاهنشاهان نام آور و سکنه شیفته تمدن، عصر های متمدنی مرکز فضل و دانش، ثقافت و کلتور اسلامی بوده و جای پای عمیقی در عروج آثار و آبدات مجلل و باشکوه، ادبیات عالی، صنایع و آبادانی، داشته است. این منطقه بینظیر به فاصله ۱۴۰ کیلو متر در جنوب غرب شهر باستانی کابل قرار داشته است.

دردا که این شهر نام آور افغانستان چند روز قبل با دسیسه های غیر انسانی و پلان های شوم همسایه شرقی از جهات مختلفه مورد تاخت و تاز و حملات ددمنشانه مثنی خود فروخته وحشی و آدم کشان حرفوی قرار گرفت که در پهلوی تخریب مراکز مهم شهر، پاسگاه ها و مراکز حفظ و مراقبت را که قرار گاه های پلیس و اردوی منطقه باشد، به خون و آتش غرق گردید. یعنی دردا که سرنوشت غزنی یکبار دیگر به دهه قبل از امروز پیوست. غزنی در حوالی قرون ۵-۶ هجری مطابق به قرون ۱۱ و ۱۲ میلادی مرکز سلطنت آل ناصر یا سلسله غزنویان بود. در چنین احوالی دریای هریرود سلطنت غوریان برقرار بود، که رقابت های این دو دودمان سلطنتی گاهی به جنگ هایی منجر میگردد. با پناه بردن شهزاده قطب الدین غوری به سلطنت غزنه و تسم و قتل وی در اثر

سوء ظن شاه، برادر وی سلطان علاءالدین به غزنی لشکر کشید و با پیروزی در جنگ، آن بلاد بی نظیر اسلامی را به آتش کشید و همه بناها و آبادات با شکوه با آثار گرانبهای تمدن اسلامی آنرا طعمه حریق نمود. با این سیاه کاری، به امر علاءالدین شهر زیبای غزنه هفت شب و روز طوری میسوخست که که ستون های آتش، مثل حمله دد منشانه طالب خون آشام به آن شهر، به آسمان بلند بود و علاءالدین خود در کنگره بلند کاخی شعله های خانمانسوز را تماشا می نمود و مانند نرون امپراطور دیوانه که روم را به آتش کشید، چنان در احوال خویش شعر میسرود و امر میداد که آن اشعار را با چنگ و چغانه بنوازند:

جهان داند که من شاه جهانم      چراغ دوده عباسیانم  
علاءالدین حسین ابن حسینم      که باقی باد ملک جاودانم  
چو بر گلگونه دولت نشینم  
یکی باشد زمین و آسمانم  
همه عالم بگیرم چون سکندر      به هر شهری شهی دیگر نشانم  
بر آن بودم که از اوباش غزنی      چو رود نیل جوی خون برانم  
ولیکن گنده پیرانند و طفلان  
شفاعت می کند بخت جوانم

علاءالدین در راه بازگشت به فیروز کوه، گذرش به لشکرگاه افتاد، در منطقه بست و کرانه های رود پر فیض هیرمند، چشمش به آبادی های نهایت شکوهمند و پی در پی ای که غزنویان یعنی ابوالقاسم محمود و فرزندش مسعود اول در آنجا اعمار نموده بودند، افتاد. چون کینه عمیق او به انتقام برادر هنوز فروکش ننموده بود، آن امر تخریب شهر زیبای لشکرگاه راهم صادر نمود و در عین زمان نه تنها بلاد با عظمت غزنه، بلکه مرکز اداری و عسکری غزنویان در منطقه بست راهم به خاک یکسان نمود.

این جریان و رویداد جگر خراش برای همیشه منبع الهام و تأثرات شاعران و اهل ادب گردید که گویا درد دل خونین اهالی آندیار را بیان میداشته اند، چنانچه قصیده مطول شاعر بلند پایه دری زبان، فرخی سیستانی که حسرت و تالم آن سخن سرا را تمام و کمال بیان میدارد، از ارزش والای درین زمینه برخوردار است. به مختصری از آن ابیات نغز پر معنی که حالات دردناک آن سرزمین را باز هم بیان میدارد، روشنی می اندازیم:

شهر غزنین نه همان است که من دیدم پار      چه فتاده ست که امسال دگرگون شده کار  
خانه ها بینیم پر نوحه و پر بانگ و خروش      نوحه و بانگ و خروشی که کند روح فگار  
بانوان بینیم بیرون شده از خانه به کوی      بر در میدان گریان و خروشان حیران  
خواجهگان بینیم برداشته از پیش دوات      دستها بر سر و سرها زده اندر دیوار

اینهم خانم لیلیا تیموری، با خامه توانا و قریحه چون دریا که قطعه شعری پر سوز درد عمیق روح وی را از بیدادی که بر شهر زیبای غزنه نازل گردید، به تصویر میکشد.

بعد از سده های متوالی، شاعره سوخته دلی با احساس، نالان از درد جانکاه هموطنش، از تراژیدی دیگر انسانی بر ساکنین شهر غزنی، از علاءالدین های محیل و جبار و جاهل و قاتلین خونین پنجه، مینالد. اینهم سوزی برای سوز:



## سوزي برای سوز

دیشب که ماهتاب در آتش نشسته بود!  
خورشید در مسیر سحر سر بریده بود !  
صد ها ستاره در دل دریاچه مرده بود !  
دیگر نه خاک خاک و نه هر قطره آب بود!!!  
از بطن لحظه ها  
هر دم علاءالدین جهانسوزي مي رسيد  
شهری میان آتش و خون  
نالہ مي کشيد  
گفتم کجاستم  
خدایا کجاستم !!?  
من سده ها مگر به عقب رفته ام !?  
چرا?  
محمودیان کجاست ؟  
اینجا چه بیخداست !!!  
در بین شعله ها

محمود اِشارتي به سپاه "سياه" كرد

گفتم "سياه" كيست ؟

خنديد سرخ و سبز

كاین ناخلف ز دامن ما سر كشيده است

باباي خويش را

همه جا سر بريده است

این ها نه آدم اند

نه حيوان نه ديو و جن

جنس پليد قدرت و تخم سياست اند!!!

"از ماست" هر چه است

كه "بر ماست" هر چه است !

حيران مانده بودم و ويران مي شدم

از بوي دود و آتش و خون

خفه مي شدم

ديدم

ميان آتش و خون

عارف بزرگ

ذکر خدا به لب

سنایي

نشسته بود

با آن قصيده ي كه به هر مصرع اش

زمان

فرياد مي كشييد

من مي شنيدم و همه اندیشه مي شدم !

"مسلمانان مسلمانان

مسلماني مسلماني"

با درود و مهر بيكران، اميدوارم ملال عزيز با همه همبستگان تان خوش و صحتمند باشيد.

ليلا تيموري،